

اخلاق نقد مذاهب

قاسم جوادی (صفری)*

چکیده

از آغاز یکی از مهم‌ترین اهداف انبیا، اصلاح اخلاق در سطح جامعه بوده است؛ همان اخلاقی که ایشان به بشریت عرضه داشته‌اند. متأسفانه بخشی از رهبران مذاهب و حافظان دین و شریعت و نیز پیروان ایشان، در مواجهه با دیگران اخلاق حسنه را رعایت نمی‌کنند؛ در حالی که تحقق کامل پیام انبیا در صورتی است که این اخلاق را ابتدا رهبران دینی در عمل آورند که الگوی پیروان ادیانند. توجه به اخلاق در همه جا و بر همگان لازم است، اما رعایت آن از جانب رهبران ادیان، ضروری‌تر به نظر می‌رسد. رعایت این اخلاق به ویژه در مواجهه با سایر مذاهب و به هنگام فهم و مطالعه مذاهب دیگر، اهمیت بسیار دارد. بررسی تاریخی مواجهه مذاهب با یکدیگر، تصویر مقبولی از این موضوع به دست نمی‌دهد. غالباً مطالعات ادیان، با نوعی بدبینی، بدفهمی و گاه اهانت به دیگران همراه بوده است. از این رو لازم است اخلاق مرتبط با مطالعه ادیان و مذاهب به دقت مورد بررسی شود تا زمینه برای عمل بدان فراهم شود. «رعایت انصاف»، «فهم درست» و «عدم توهین» از ضروری‌ترین اصول اخلاقی در مواجهه علمی با مذاهب است.

کلید واژه‌ها: اخلاق نقد، نقد مذاهب.

* عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب قم.

مقدمه

نخستین هدف انبیا پس از توحید، اخلاق بوده است. پیامبر اسلام ﷺ دعوت خود را با عبارت «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» آغاز کردند (آیتی، ص ۱۰۵). پس از این فرمودند: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۵۹۶ - مالک بن انس، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۹۰۵). بنابراین ضروری ترین مسأله پس از توحید، اخلاق است. در یک نگاه عمیق دینی، همه چیز توحید است و توحید خالص، جدای از اخلاق نیست. اگر در فردی اخلاق نباشد، حتماً او از توحید حقیقی نیز بی بهره است. مهم ترین میراث همه انبیا نیز توحید و اخلاق است. در نتیجه، تمام مدعیان پیروی از آنان، در صورتی در مدعای دینداریشان صادقند که این دو را داشته باشند.

این مطلب در تمام مذاهب و فرقه‌هایی که خود را ادامه رسالت صاحبان ادیان می‌دانند، صدق می‌کند. البته فعلاً بحث ما درباره اسلام و فرقه‌های آن می‌باشد که با همه دیدگاه‌های متفاوتشان، در اصل دینداری و پذیرش قرآن و بیانات پیامبر ﷺ اتفاق دارند. این دو منبع (قرآن و روایات پیامبر) برای تحقق توحید و اخلاق کفایت می‌کند.

سالها مشغول مطالعه و تدریس در حوزه مذاهب اسلامی - اعم از مذاهب فقهی، فرقه‌های کلامی و سلسله‌های عرفان و تصوف - بوده‌ام. یکی از مسائل تأسفباری که در این مطالعات مشهود بوده، عدم رعایت اخلاق اسلامی در میان مذاهب نسبت به یکدیگر است. در این مقاله ابتدا نکات کلی درباره اصل مباحث اخلاق را ذکر می‌کنیم و پس از آن وارد مباحث اخلاقی‌ای می‌شویم که در نقد مذاهب، لازم و ضروری است و بدون رعایت آنها، وضع ما همین خواهد بود که قرن‌ها است بر جوامع اسلامی و فرق مسلمین حاکم است.

نکات کلی

اصلاح جهان بدون مشارکت و همکاری صاحبان ادیان تقریباً غیرممکن است. پیروان ادیان در صورتی می‌توانند این رسالت را به خوبی انجام دهند که خود دارای اخلاقی شایسته باشند. در نبود اخلاق، چگونه ممکن است به اصلاح جهان پرداخت؟ مسأله مهمی که در این جا می‌تواند در تربیت جامعه مؤمنان مؤثر باشد، این است که جامعه مؤمنان اخلاق را عملاً در زندگی رهبران خود ملاحظه کنند. وقتی مسلمانان می‌بینند که رهبرانشان از تندی، بداخلاقی، دروغ، غیبت، تهمت، ناسزا، لعن و نفرین نسبت به مذاهب دیگر و پیروان آنها نمی‌پرهیزند چگونه ممکن است جامعه مؤمنان، به جامعه سالمی بدل شود؟! بدون سلامت جامعه مؤمنان، چگونه می‌توان به سلامت جامعه جهانی رسید؟! گاهی با کمال تأسف نه فقط رهبران مذاهب مختلف نسبت به یکدیگر تندی روا می‌دارند، بلکه در درون یک مذهب نیز این وضع مشاهده می‌شود؛ چنان‌که مثلاً دو عالم شیعی مخالف، یکدیگر را در پاره‌ای مسائل، با عنوان «اموی» خطاب می‌کنند (کاشف الغطاء، ۱۳۹۰). وقتی این دو عالم که هر یک طرفدارانی دارند، این چنین با یکدیگر برخورد می‌کنند، روشن است که پیروان آنان چه خواهند کرد.

در این مقاله نمی‌خواهیم یک بحث علمی را بررسی کنیم و نهایتاً یک نظریه علمی ارائه کنیم؛ چراکه وجود چنین مشکلی، به دلیل عدم وجود نظریات علمی جامع نیست تا بتوان با یک بحث تحقیقی، راه را برای عمل بدان باز کرد. مشکل آن است که مفاهیم روشن و واضح که گاهی جنبه جهانی نیز دارد، مورد غفلت یا تغافل واقع می‌شود و یا احساس وظیفه نسبت به دین و مذهب چنان افراد را برمی‌انگیزاند که گویا هر عمل خلاف دینی‌ای را درباره دیگران می‌توان مجاز دانست. بیان نورانی قرآن که «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (ذاریات/ ۵۵) می‌تواند در این جا راهگشا باشد؛ به این معنا که در این زمینه، نیاز به یادآوری است نه تحقیق.

نسبت‌های ناروا در همه مذاهب نسبت به مذهب غیر خودی وجود دارد. این نسبت‌های ناروا هم در حوزه مذاهب کلامی نسبت به یکدیگر وجود دارد، (مثلاً یکی جبری است و دیگری تفویضی؛ یکی مجسمی است و دیگری مشبیهی؛ یکی ناصبی است و دیگری غالی؛ یکی دشمن اهل بیت علیهم‌السلام و یکی دشمن همه صحابه است؛ یکی اباحی‌گر است و دیگری، متحجر) و هم در حوزه مباحث و مذاهب فقهی. اما به نظر می‌رسد که در مجموع، نسبت‌های ناروا به عارفان و صوفیان بیش از بقیه صورت گرفته باشد. بررسی چرایی این مسأله، نیازمند پژوهش مستقلی است. البته در زمینه اخلاق نقد مذهب، کتاب‌های متعددی نوشته شده و مباحث فراوانی نیز طرح شده است؛ اما برای رسیدن به یک وضع اخلاقی، راه طولانی در پیش است. خداوند متعال با فرشتگان در باب خلقت انسان گفت‌وگوهایی دارد؛ شاید با توجه به این سخنان اساساً رسیدن به یک وضع اخلاقی مطلوب در حوزه‌های مختلف، چیزی جز یک آرمان نباشد؛ اما در عین حال، باید کوشید و هر کسی باید به وظیفه خویش در این باره عمل کند. گفته‌اند گذشته، چراغ راه آینده است؛ ممکن است انسان برای رسیدن به نقطه مطلوب دچار ناامیدی شود؛ اما نباید از تلاش دست بردارد.

نویسنده این مطالب را از روی اعتقاد به پلورالیسم و یا تکثرگرایی نمی‌نویسد و حتی شاید اعتقاد چندانی به تقریب مذاهب به شیوه مرسوم هم ندارد؛ ولی نفی این موارد، به معنای جواز هر نوع تهمت و افترا نسبت به سایر ادیان و مذاهب نیست. به اعتقاد نویسنده، دروغ حرام است خصوصاً آن‌جا که نسبت دروغ به جمعی از افراد باشد؛ در این‌جا به نظر، حرمت دروغ مضاعف خواهد بود. پس چگونه می‌توان بدون در نظر گرفتن همه جوانب، مطلبی را به فرقه‌ای نسبت داد؟!

پس از یادآوری این نکات مقدماتی، به بحث اخلاق در باب مذهب، که بحث اصلی این مقاله است، می‌پردازیم. در مباحث اخلاقی ابتدا به نکات اخلاقی کلی و عام اشاره می‌کنیم. حوزه این اخلاق، برخورد انسان با انسان‌های دیگر حتی خارج از حوزه ادیان و مذاهب است و تبعاً به این حوزه‌ها (ادیان و مذاهب) نیز مربوط می‌شود. ذکر این نکته

لازم است که نباید در این زمینه‌ها بحث تربیت را دست کم گرفت. انسان‌ها می‌بایست بیاموزند که با همگان، برخورداردی انسانی داشته باشند؛ البته به غیر از آموزه‌ها، نیازمندی به الگو نیز در این جا مطرح است. قرآن کریم این الگو را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده است که «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب/۲۱). یکی از ضرورت‌های شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله، لزوم تطبیق رفتار مسلمانان با رفتار ایشان است. برای این تطبیق لازم است آن حضرت شناخته شود و تمام حرکات و افعال یک مسلمان، همانند پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

در بیانات پیشوایان دینی ما عبارتی وجود دارد که مفاد آن جهانی است و با تعبیر گوناگون در دیگر ادیان نیز وجود دارد و می‌توان آن را ملاکی دانست که بخش قابل توجهی از رفتار انسان را تنظیم می‌کند (برخی آن را قاعده طلایی اخلاق دانسته‌اند).

امام علی علیه السلام خطاب به فرزندشان، امام حسن علیه السلام فرمودند: «یا بنی، اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک؛ فاحب لغيرک ما تحب لنفسک» (نهج البلاغه، ص ۱۲۶).

به نظر می‌رسد که اگر به همین یک جمله در مباحث اخلاقی بسنده می‌شد، بخش عظیمی از کژرفتاری‌های مسلمانان اصلاح می‌گردید. وقتی انسان خود را میزان قرار دهد، آن‌گاه آنچه برای خود می‌پسندد، برای دیگران هم می‌پسندد؛ و آنچه برای خود نمی‌پسندد، برای دیگران هم نمی‌پسندد. مثلاً زمانی را فرض کنید. که قرار است فردی در یک زمینه، مذهب، دین یا نحله‌ای را بررسی کند. او دوست دارد وقتی دیگران مذهب او را بررسی می‌کنند، به همه جوانب امر توجه کنند. حال، او نیز می‌بایست همان گونه با دیگران رفتار کند که دوست دارد با او رفتار کنند. اما چگونه است هنگامی که به دیگران می‌رسیم هر چه را که دوست می‌داریم به آن‌ها نسبت می‌دهیم؟ تحقیقی می‌تواند از اعتبار برخوردار باشد که وقتی پیروان منصف آن مذهب با آن مواجه می‌شوند، آن را بپذیرند؛ و درستی مسیری را که در آن تحقیق طی کرده‌اید تأیید کنند. البته این گونه نیست که حتی پیروان منصف هم لزوماً همه دیدگاه‌ها را بپذیرند. گاهی پیروان منصف از پذیرش پاره‌ای دیدگاه‌ها سرباز می‌زنند، اما عدم پذیرش یک دیدگاه، با طی راه صحیح متفاوت است. مهم آن است که

شخص منصف اظهار کند که راه، درست طی شده است؛ هرچند نتیجه برای او قابل قبول نباشد.

قرآن کریم در دو آیه بر نکته دیگری تأکید کرده است و آن، بحث حد ننگه داشتن در دشمنی است؛ می فرماید: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدُوا أَعْدَاؤَهُمْ وَتَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾ (مائده / ۲).

فرض را بر این می گذاریم که فرقه‌ها با هم دشمن هستند، گرچه در بسیاری از موارد به نظر می رسد هیچ دلیلی برای دشمنی نمی توان یافت مگر از آن گونه که مولانا می گوید:

بر خیالی صلحشان و جنگشان وز خیالی فخرشان و ننگشان

(مولانا، ۱۳۷۱، دفتر ۱، شعر ۷۱)

حال اگر در نهایت به دلایلی خصومت و دشمنی ایجاد شود، به نظر می رسد که بر اساس آیات قرآن، دشمنی هم ضابطه دارد. شما هرگز حق ندارید دشمنی را نیز از حد و مرز بگذرانید. دشمنی، نه مجوز نفی عدالت است و نه مجوز تعدی و تجاوز. قرآن می فرماید که آن‌ها اجازه ندادند شما به مسجدالحرام بروید و مانع ورود شما به مسجدالحرام شدند، اما این ممانعت، مجوز هر کاری در مقابل ایشان نیست.

این‌ها توصیه قرآن کریم درباره مشرکان است، فرض می کنیم مسلمانان دیگر فرقه‌ها در حد مشرکان هستند؛ وقتی لازم است عدالت را درباره مشرکان رعایت کنیم، به طریق اولی درباره ایشان نیز باید عدالت پیشه کنیم.

وقتی امام علی علیه السلام به فرزندشان توصیه می فرماید که مبدا دستانت به خون مسلمین آلوده شود؛ مبدا به این بهانه که امیرالمؤمنین کشته شده، یک مجموعه را دستگیر کنید و به قتل برسانید که توطئه‌ای در کار بوده است؛ فقط می توانید قاتل را بکشید. به امام حسن می فرماید اگر من به شهادت رسیدم، فقط یک ضربه به او بزن (اریلی، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۵۸).

البته کشاندن بحث مذاهب و مباحث علمی به بحث‌هایی نظیر آنچه ذکر شد، به نظر چندان درست نیست و نگارنده، صرفاً می‌خواهد با طرح آن‌ها نوع نگاه حاکم در اسلام را بیان کند. بنابراین نسبت به دشمن هم انسان نباید هر گونه میل دارد، عمل کند. به قول معروف، دشمن و مخالف هم ادبیاتی خاص خود دارد.

تا این مرحله بحث، بحث عدالت بود؛ یعنی با دیگری همان‌گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کند. اما اخلاق قرآنی فراتر از این می‌رود و می‌فرماید: ﴿اُدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ (فصلت / ۹۶).

متأسفانه در طول تاریخ اسلام، این آیه مصداق چندان نیافته است. موارد معدودی را می‌توان یافت که مسلمانان (غیر از پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام) به این آیه عمل کرده باشند؛ در حالی که یکی از تکالیف تعیین‌شده قرآنی این است که بتوانیم از دشمنان، دوست و حامی بسازیم. عکس این عملکرد فراوان اتفاق افتاده است که دوستان را گروه گروه به دشمن تبدیل کرده‌ایم، اما چند دشمن را توانسته‌ایم به دوست تبدیل کنیم؟! بسیاری از مباحث، به گونه‌ای است که جز به آتش اختلافات نخواهد افزود.

نکته دیگری که باید در این زمینه به آن توجه داشت، این است که آیا می‌توان برای جنگ با باطل، به باطل تمسک کرد؟ آیا حق داریم اگر کسی فرضاً سخن باطلی به ما نسبت داد، ما هم به او نسبت باطل دهیم؟ باطل، باطل است، از جانب هر که باشد؛ و حق، حق است، از جانب هر کس که باشد. دستور قرآن نسبت به اهل کتاب، جدال احسن است: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (عنکبوت / ۴۶) و ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (نحل / ۱۲۵).

امام صادق علیه السلام مصداق جدال غیر احسن را بیان می‌کند. مثلاً نمی‌توانید در مقابل کسی که با او بحث می‌کنید بین حق و باطل فرق بگذارید یا می‌خواهید باطل او را رد کنید، در این جا هم نباید حق را انکار کنید (طبرسی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۵). این جدال، حرام است؛ چون او حقی را منکر می‌شود و شما هم حق را انکار می‌کنید. بر اساس این نگاه اگر قرار باشد انسان با اهل مذاهب، جدال کند، ضرورت دارد جدالش، جدال احسن باشد. جدال احسن

برای احیا و اثبات حق است و برای اثبات حق، هرگز نیازی به پذیرش باطل و یا انکار حق نیست.

اخلاق نقد مذاهب

نخستین نکته‌ای که لازم است در اخلاق نقد مذاهب رعایت شود، عمل نکردن براساس ظن است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (اسراء/ ۳۶) و ﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾ (نجم/ ۲۸) و ﴿إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾ (حجرات/ ۱۲).

براساس این آیات، قرآن به صراحت می‌فرماید که شما راهی را نپویید که بدان علم ندارید؛ تأکید می‌فرماید ظن و گمان، شما را از راه حق، بی‌نیاز نمی‌کند؛ و برخی از ظنون، گناه است. خداوند در آیات متعدد، مشکل منحرفان از حق را پیروی آن‌ها از ظن می‌داند و می‌فرماید: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾ (یونس/ ۶۶) و ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنّاً﴾ (یونس/ ۳۶) و ﴿مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ﴾ (نساء/ ۱۵۷). با این حال، متأسفانه در بسیاری از موارد، پیروی از ظن و گمان شایع است و یکی از موارد آن هم در حوزه مذاهب است.

قرآن می‌فرماید باید از علم پیروی کنید. بنابراین لازم است هنگامی که می‌خواهیم به نقد مذهبی پردازیم، اولاً یقین کنیم که چنین نکته‌ای واقعاً به آن مذهب مربوط است؛ با «گفته‌اند» و «نوشته‌اند»، نمی‌توان به چیزی اعتماد کرد؛ چراکه در این زمینه آن قدر دروغ و افترا و بهتان زیاد است که حتی به ادعای شخصیت‌های بزرگ نیز نمی‌توان اعتماد کرد. در نقد، لازم است علم داشته باشیم و این علم باید در همه ابعاد باشد. شاید در گوشه‌ای علم باشد و در گوشه دیگر ظن باشد. باید ابتدا جایگاه بحث، روشن شود. من که می‌خواهم مذهبی را نقد کنم، باید روشن کنم که کجای مذهب، چه دیدگاهی، از چه کسی، و در چه کتابی می‌خواهد مورد بحث قرار گیرد. صرف این که من در کتابی از یک فرقه مطلبی دیده‌ام، مجاز نیستم که آن را به کل آن فرقه نسبت دهم و ادعا کنیم که خود من در کتاب‌های آن فرقه، این مطلب را دیده‌ام؛ زیرا چه بسا خود پیروان آن فرقه یا اکثر

آن‌ها این مطلب را قبول نداشته باشند. مثلاً گفته می‌شود که مثلاً صوفیان، اهل عبادت نیستند، چون در فلان سفر چند نفر را دیدیم که می‌گفتند ما صوفی هستیم و نماز نخواندند؛ آیا با صرف این که من چند نفر مدعی تصوف را دیده‌ام، می‌توان حکم صادر کرد؟ چند نفر علوی، اسماعیلی، سلفی، شیعه، یا معتزلی می‌بینیم یا مطلبی را در یک کتاب شیعه، اشاعره، ماتریدیه، کرامیه، قادریه و... می‌خوانیم یا در یکی از کتب فخر رازی، قاضی عبدالجبار، سید مرتضی، نسفی، ابوحاتم رازی، ابن‌المرتضی به موضوعی برمی‌خوریم؛ آیا این‌ها ملاک صدور حکم است؟ هیچ کدام از این موارد، مجوزی برای نسبت دادن موضوعی به یک فرقه نیست. انسان دقیق معتقد به دین می‌گوید: «من در کتاب «ذخیره» سید مرتضی یا «مباحث مشرقیه» فخر رازی یا «عقاید» نسفی یا «خوان الاخوان» ناصر خسرو یا «قسطاس المستقیم» غزالی این مطلب را دیده‌ام».

زمانی می‌توانیم به فرقه‌ای نسبتی بدهیم که یکی از دو کار زیر را انجام دهیم:

اول. احراز کنیم که فلان کتاب، از کتاب‌های پذیرفته‌شده فلان فرقه می‌باشد. پس از این که اطمینان حاصل کردیم که آن فرقه، این کتاب را قبول کرده‌اند و در آن کتاب مطلبی دیدیم، بگوییم در کتاب مورد پذیرش آن‌ها چنین چیزی وجود دارد، آن هم فقط چنین مطلبی در آن کتاب هست. اما آیا چنین مطلبی را فرقه مذکور قبول دارند؟ اظهار نظر نسبت به این امر، نیاز به کار مستقلی دارد؛ چون ممکن است اصل کتاب، مورد قبول باشد، ولی همه مطالب آن را در آن فرقه نپذیرند. مثلاً کتاب «کافی» کلینی از کتاب‌های مقبول شیعه است؛ اما هرگز همه علمای شیعه همه مطالب موجود در آن را نپذیرفته‌اند. شاید برخی همه مطالب آن را قبول داشته باشند؛ ولی همگان چنین نیستند. آیا همه محتویات «کافی» درباره پیامبر ﷺ مورد پذیرش است؟ خیر. آنچه درباره قرآن و امامان مطالب زیادی در این کتاب هست؛ آیا همگان آن‌ها را می‌پذیرند؟ خیر. پس می‌شود کتابی، مورد پذیرش باشد، ولی بعضی از مطالب آن مقبولیت نداشته باشد. گاهی کتابی پذیرفته می‌شود ولی مطالب آن با تأویلات و توجیحات مورد قبول واقع شده است. در این جا لازم است توجیحات آن هم

دیده شود؛ گرچه ممکن است برخی تأویلات و توجیهاات چندان علمی نباشد، ولی کل یک مذهب در بر گیرنده مجموعه‌ای از آموزه‌ها است که این‌ها یکدیگر را تعدیل و تبیین می‌کنند.

چه بسا روایتی در یک کتاب باشد که با عصمت پیامبر ﷺ، متعارض است یا با علم امام، ناسازگار است یا با تنزیه پروردگار، هماهنگ نیست؛ در این موارد باید به شروح آن مذهب نیز مراجعه کنیم. چه بسا این شرح‌ها، این ناسازگاری‌ها را توضیح داده باشند و بدون دیدن آن توجیهاات، نمی‌توان نسبت خلافی به آن کتاب داد.

دوم. برای اظهار نقد و نظر، تمام کتاب‌ها و نوشته‌های یک مذهب را ملاحظه کنیم. این راه، بسیار سخت است و کم اتفاق می‌افتد که فردی بدان متمایل شود. به نظر می‌رسد همان راه اول، بهتر است؛ یعنی با رعایت همه ضوابط، اولاً بیان کنیم که در فلان کتاب فلان مطلب را دیده‌ایم؛ و ثانیاً مطلب را در حد همان کتاب، نقد کنیم؛ مثلاً بگویید مطلب را در «کافی»، «صحیح بخاری» یا «صحیح مسلم»، یا در کتاب قاسم رسی یا امام یحیی دیده‌ام و فلان ایراد را دارد. ممکن است به آن اشکال در جایی جواب داده باشند. اگر چنین جوابی در کار باشد، ملاک، آن جواب است.

بنابراین هنگامی که می‌خواهیم ادعا کنیم فخر رازی، جبری است یا تفویضی، باید بررسی کنیم که فخر رازی آن دیدگاه را در کجا مطرح کرده؛ آیا در همه نوشته‌هایش، جبری بوده است؟ در صورتی که من همه نوشته‌ها را ببینم و او در همه آن‌ها این‌گونه باشد، می‌توانم اعلام کنم فخر رازی جبری است؛ و اگر همه نوشته‌هایش را ببینم و او در آن‌ها تفویضی باشد، او را تفویضی اعلام می‌کنم؛ و یا هر دیدگاه دیگری. ممکن است وقتی همه سخنان وی را می‌بینم، به این جا برسم که ایشان مثلاً متناقض سخن گفته است. نسبت تناقض‌گویی در برخی مسائل علمی که ذاتاً پیچیده‌اند، از این بهتر است که نسبتی یک طرفه به کسی داده شود. فخر رازی در بحث جبر و اختیار، به مناسبتی در تفسیر سوره قمر حدیث «القدریة مجوس هذه الامة» را طرح می‌کند. وی از مصداق این حدیث بحث می‌کند که آیا معتزله مورد نظرند یا اشاعره. وی در نوشته‌های گوناگون

خود، به معتزله نقد دارد و حتی گاهی نقدهایی بسیار تند و گزنده داشته است، اما در این جا اظهار می‌دارد که این حدیث نه شامل ما می‌شود، نه شامل معتزله.

وی می‌نویسد: «اختلف القائلون فی التعصب ان الاسم بالمعتزلة احق ام بالاشاعرة فقالت المعتزلة الاسم بكم احق و قالت الاشاعرة النصوص تدل علی ان القدری من ینفی قدرة الله و الحق الصراح ان كل واحد من المسلمین الذین ذهبوا الی المذهبین خارج عن القدریة و لا یصیر واحد منهم قدریاً الا اذا صار النافی نافیاً للقدرة و المثبت منكرراً للتكلیف» (فخر رازی، ۱۴۲۱، سورة قمر آیات ۸-۴۷).

در جای دیگر نظر متفاوتی دارد و می‌نویسد:

«اما قوله رضی الله عنه فانه امر بین امرین لا جبر و لا تفویض؛ فتفسیره هو ان الجبر ان يحدث الشیء علی خلاف الارادة و ههنا فعل الانسان يحدث علی وفق ارادته فلا یكون جبراً ثم ان حدوث تلك الارادة فی قلب الانسان لیس من الانسان و الا لافتقر الی ارادة اخرى و لزم التسلسل و هو محال بل من الله تعالی و اذا كان الامر كذلك ثبت انه لا تفویض فثبت ان زبدة كلام العقلاء و حاصل افکارهم لیس الا ما ادرجه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه فی هذه الالفاظ الموجزة النفیسة» (فخر رازی، ۱۴۰۶، ص ۱۲۸).

بنابراین اگر کسی این سخن فخر رازی را ببیند، حتماً به نظر او دیدگاه فخر رازی، «امر بین الامرین» است؛ ولی ممکن است جمله دیگری از او بر جبر دلالت داشته باشد. اگر بخواهیم داوری دقیق و جامع داشته باشیم، باید همه حرفهای او را ببینیم و در نهایت، جمع‌بندی کنیم.

البته این که یک نفر جبری نباشد و یا تفویض را نفی کند، نمی‌توان دیدگاه وی را مساوی با فهم «امر بین الامرین» دانست. در تاریخ اسلام تعداد کسانی که امر بین امرین را فهمیده باشند، به دلیل پیچیدگی مسأله، بسیار اندک است. از این‌رو، دو نفر از اندیشمندان شیعه در بحث جبریه، این مطلب را نفی کرده‌اند که جبر باعث کفر و نجاست فرد می‌شود و یا امر بین امرین از ضروریات دین یا مذهب می‌باشد. محقق همدانی صاحب «مصباح الفقاهه» در کتاب طهارت قائلان به جبر را طاهر می‌داند و امام

خمینی^{ره} نیز در کتاب طهارت، ضرورت دینی یا مذهبی «امر بین امرین» را نفی می‌کند؛ چراکه این مسأله، پیچیده است (همدانی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۱ - ۳۴).

البته غیر از محقق همدانی، برخی دیگر از عالمان شیعه نیز هستند که مفوضه و جبریه را طاهر و پاک می‌دانند؛ مثلاً از مجموعه عبارات شیخ انصاری برمی‌آید که وی به طهارت آنان قائل است (شیخ انصاری، کتاب الطهاره، نجاست هشتم). برخی از عالمان هم همین دیدگاه را نقل می‌کنند. نکته تصریح شده در سخنان محقق همدانی و امام خمینی^{ره}، این است که این مطلب، بحثی نظری است. بنابراین اگر کسی به جبر یا تفویض قائل شود، این دیدگاه به دلیل نظری بودن، سبب کفر و نجاست او نمی‌شود.

یکی دیگر از مطالب اخلاقی که رعایت آن در حوزه نقد لازم است و عدم رعایت آن، به نسبت‌های ناروا به افراد خواهد انجامید، اطمینان به فهم دقیق سخنان یک فرد است. در بسیاری موارد، پس از بررسی روشن می‌شود که فرد نقد کننده، عبارت مورد بحث را درست نفهمیده است. مثلاً در مجله «علوم حدیث» شماره ۲۱، نقدی بر سلفیان وارد شده که پاسخ آن نقد نیز در شماره ۲۲ آن نشریه، آمده است. به نظر می‌رسد نویسنده نقد، به دلیل تعصبی که نسبت به سلفیان داشته و نیز به این دلیل که نقد ایشان را ضروری می‌دانسته است، مطلبی را علیه سلفیان، بدیهی فرض کرده است؛ در حالی که وی با این که خود اهل تحقیق است، در فهم عبارت بسیار ساده «المیزان» دچار اشتباه شده است. بنابراین اخلاق در حوزه نقد مذاهب اقتضا می‌کند که نوشته‌های خویش را در اختیار دیگران، به ویژه افراد صاحب نظر قرار دهیم تا آن‌ها را به دقت مطالعه کنند و اشکالات احتمالی آن را ذکر کنند. و اگر احیاناً اشتباهاتی در آن‌ها وجود دارد، برطرف کنند. وجود چنین اشتباهاتی می‌تواند لطمه‌های جبران‌ناپذیری در حیطه علم و دانش و نیز در روابط میان مذاهب گوناگون وارد کند. البته مشروط بر این که انسان از مسأله اخلاقی دیگری فاصله نگرفته باشد. همچنین هنگامی که اشتباهات انسان به وی یادآوری می‌شود، نباید ناراحت و عصبانی شود و نیز متوقع نباشد که هر کس نوشته او

را می بیند از آن تعریف و تمجید کند؛ بلکه اشکالات و اشتباهات خویش را با آغوش باز پذیرا باشد.

یکی از علل اصلی در این برداشت‌های غلط و عدم فهم درست مطالب، آن است که بسیاری از افراد هنگام مطالعه آثار مخالفان خود، کمتر به فهم حقیقی کتاب می‌اندیشند و غالباً از همان ابتدا به دنبال یافتن نقاط ضعف آن هستند. از این رو، بسیار سریع و راحت قضاوت می‌کنند که مثلاً این عبارت، کفر است، عبارت دیگر، نفاق؛ سومی، شرک؛ و دیگری، لابی‌گری است. پس نویسنده آن اثر از تمام ویژگی‌های یک انسان خارج شده از دین را دارد و در نتیجه، نویسنده کافر، مرتد، منافق، و مشرک می‌شود؛ و به طعنه باید گفت آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری!!!

آگاهی از مذهب خویش

در مواردی ما مذهب دیگران را نقد و مباحثی را ذکر می‌کنیم که آن موارد، در مکتب خود ما وجود دارد؛ یا از ضعف مکاتب دیگران سخن به میان می‌آوریم در حالی که از ضعف‌های مذهب خویش ناآگاهیم. اگر با آگاهی از ضعف خویش، به نقد دیگران می‌پردازیم، از وصف اخلاقی صداقت بی‌بهره‌ایم. یکی از مهم‌ترین اصول اخلاقی در نقد، صداقت است. اگر نقد و ضعفی در مذهب ما وجود دارد و ما از آن آگاهیم و واقعا صداقت داریم و می‌خواهیم از واقعیت دفاع کنیم و از نبود حقیقت رنج می‌بریم، ابتدا باید مذهب خود را نقد کنیم و آن‌گاه به نقد دیگر مذاهب بپردازیم. اما اگر از ضعف مذهب خویش آگاه نیستیم، در این صورت، این جهل یا جهل مرکب است و یا جهل بسیط؛ و هر یک از آن دو مشکل خاص خود را دارند. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ (مائده/ ۱۰۵).

ابتدا موظف به شناخت خود و ضعف‌های خویش هستیم و باید به اصلاح خویش بپردازیم. هنگامی باید به اصلاح دیگران بپردازیم که خود را اصلاح کرده باشیم. اساساً اگر هر یک از مذاهب به جای پرداختن به اصلاح دیگران، به اصلاح خود می‌پرداختند،

اوضاع امروز جامعه بشری بهتر از این بود. اصلاح کردن خود از درون، از این جهت مهم است که اصل اولی در مواجهه مذاهب با یکدیگر، این است که هر چه دیگران می‌گویند از روی عناد است و چه کسی حاضر است حرف دشمن خویش را بپذیرد؟! این برخورد نیز یک مشکل اخلاقی است که در میان مذاهب وجود دارد؛ چون اگر انسان به حقیقت و به اصلاح می‌اندیشد، باید از بیان اشکال از ناحیه هر کس که باشد، با روحیه باز استقبال کند. در این باره، ذکر این جمله امام صادق علیه السلام جا دارد که: «احب اخوانی من اهدی الی عیوبی» (حرانی، ۱۳۹۴، ص ۲۷۳؛ و کلینی، ۱۳۸۷، ج ۲، ۶۳۹). ذکر ضعف‌ها و عیب‌ها خود هدیه‌ای است که موجب اصلاح انسان می‌شود.

شناخت هر مذهب

بسیاری از خطاهای غیر اخلاقی که در نقد مذاهب شکل می‌گیرد، ناشی از خلط بین مذاهب است. مثلاً ما چند نوع اهل سنت و چند نوع شیعه داریم؛ یا به عبارت دیگر، در درون این مذاهب، تنوع عقاید و افکار وجود دارد. هنگامی که می‌خواهیم شیعه و یا اهل سنت را نقد کنیم، تصور می‌کنیم اهل سنت همه یکسان و دارای یک عقیده‌اند یا شیعیان همه یکسان می‌اندیشند؛ حال آن که زیدیه با اسماعیلیه، اسماعیلیه با علویان، و علویان با شیخیه، بسیار تفاوت دارند. نمی‌توان در نقد شیخیه، از نقدهای وارد بر اسماعیلیه استفاده کرد. «شافعی» غیر از «مالکی» است و «مالکی» غیر از «ظاهری». شاید یک سنی مذهب آن قدر از عقاید سنی مذهب دیگر، دور باشد که اصولاً نتواند عقاید وی را درک کند؛ در حالی که من خیال می‌کنم آن‌ها یکی هستند. مثلاً در بحث اجماع و عمل اهل مدینه در مذهب مالکی، برخی از اندیشمندان غیر مالکی اظهار نظری کرده‌اند و برخی از مالکی‌ها به نقد آن پرداخته‌اند. نقد کنندگان به طور کلی نتوانسته‌اند نفهمند که امام مالک چه گفته است. به بیان آنان، او هم اجماع و هم عمل اهل مدینه را حجت می‌دانسته است؛ در حالی که امام مالک معتقد بود این دو یکی نیستند (فضلی، ۱۴۳۱، ص ۳۹۸ - ۴۰۲).

گاهی مذهب را به جای مذهب دیگر نقد می‌کنند و نقدهای این مذهب را به مذهب دیگر نسبت می‌دهند؛ با این تصور که با نقد مذهب الف، مذهب ب هم نقد می‌شود. مثلاً مذهب خوارج را نه شیعیان و نه اهل سنت، هیچ یک، از خود نمی‌دانند. بنابراین با نقد هیچ یک از این مذاهب، نمی‌توان خوارج را نقد کرد. این صحیح نیست که با خیالات و صغرا و کبرا چیدن‌ها در ذهن خود، مذهبی را به مذهبی دیگر منسوب کنیم و آن‌گاه به نقد آن پردازیم.

تفکیک مباحث نظری از ضروری

یکی از مباحثی که رعایت آن در حوزه نقد لازم است، تفکیک حوزه مسائل نظری از حوزه مباحث ضروری است. اگر حوزه مباحث، نظری باشد، زمینه ایجاد دیدگاه‌های متعدد وجود دارد و اختلاف استعدادها و فهم‌ها طبیعی است. من نباید پیش فرض ذهنی خود را نسبت به دیگر مذاهب ضروری بدانم و بعد آن‌ها را به انکار ضروری، متهم کنم. از آداب اخلاقی که ناشی از تدین والای صاحب تفسیر «المیزان» است، توجه به این نکته است. ایشان درباره «شیخیه» و «کریمخانیه» می‌نویسد:

«دو طایفه شیخیه و کریمخانیه که در دو قرن اخیر در میان شیعه دوازده امامی پیدا شدند، نظر به این که اختلافاتشان با دیگران در توجیه پاره‌ای از مسائل، نظری است نه در اثبات و نفی اصل مسائل، جدایی ایشان را انشعاب نشمردیم (طباطبایی، ۱۳۸۵، ص ۷۴). بسیاری از نویسندگان ناسزاها و تهمت‌های فراوانی نسبت به شیخیان روا داشته‌اند، اما ایشان به دلیل رعایت اخلاق و تقوا، اختلافات را در مباحث نظری می‌دانند و به این بحث اهمیت می‌دهند. اصل مباحث نظری و ضروری را در اختیار پیروان مذاهب نمی‌دانند که ایشان برای همه مذاهب، تعیین تکلیف کند. ایشان معتقدند هر مذهبی، ضروریات مذهب را خود تعیین می‌کند؛ از این منظر: «کسی که شهادتین را به زبان جاری کند و منکر چیزی که به عقیده خودش ضروری دین است نباشد، مسلمان است و کافر نیست» (رخشاد، ۱۳۸۲، ص ۴۰۱).

مرحوم مقدس اردبیلی هم دیدگاهی در باب ضروری دارد و حتی اجماع‌ها را هم ضروری نمی‌داند: «در بعضی کتب عامه و خاصه نیز هست که هر چه اجماعی باشد، اگر آن را انکار نماید، کافر می‌شود؛ و این ظاهر نیست. مادام که ضروری نشود و آنچه فقیه از آن فهمیده، آن است که اگر بیش از او معلوم و یقین شود که آن فرموده خدا و پیغمبر است و بعد از آن اظهار انکار و ناحق بودن آن نماید عمداً و عالماً، نسبت کفر در این هنگام ظاهر است؛ و اما اگر در واقع ضروری دین باشد نزد دیگران ولیکن بر او ظاهر نشده باشد، سبب کفر شدن به انکار آن، ظاهر نیست؛ چه جای آن که اجماعی باشد که ضروری نشده» (اردبیلی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳).

نحوه مواجهه با مخالفان

تا این‌جا بحث ما مربوط به اصل فهم مذاهب و تفکیک مباحث از یکدیگر بود؛ گرچه به نکاتی فراتر از آن مباحث نیز اشاره شد. به فرض که تمام مباحث قبل را به نحوی تحصیل کنیم و همه قسمت‌ها را از یکدیگر تفکیک نماییم، حال نوبت به چگونگی مواجهه می‌رسد.

۱. رعایت ادب: حال که روشن شد فلان مذهب دارای نظری خلاف دیدگاه من است، هدف من از نوشتن نقد، علیه او چیست؟ هدایت، بیان حقیقت و یا تشفی دل. اگر هدف، هدایت باشد، چنان‌که ذکر کردیم، باید این نقد به گونه‌ای صورت پذیرد که فرد، هدایت شود. آیا تاکنون، کسی با نوشته‌های سراسر توهین، هدایت شده است؟! و آیا خداوند متعال پیامبران را فرستاد تا خدای نکرده با توهین به هدایت انسان‌ها پردازند؟! فرض آن است که صاحب فلان مذهب، راه خطایی پیموده و لازم است از آن راه برگردد. من نیز احساس وظیفه کرده‌ام که باید او را اصلاح کنم. آیا انجام این کار، با سخنان ناروا و زشت امکان‌پذیر است؟! تاریخ ادیان و مذاهب مملو از توهین‌ها است. در این جا به پاره‌ای از نمونه‌ها اشاره می‌کنیم:

الف: «اهل سنت و جماعت را در تکفیر نظام، کتب بی‌شمار است و در کتاب خود اکفار المتاولین به گمراهی‌های او اشاره کرده است و ما در این کتاب رسوایی‌های مشهور نظام را یک‌یک یاد می‌کنیم» (بغدادی، ۱۳۵۸، ص ۸۸).

ب: «رسوایی‌های کرامیه از شمارش بیرون است» (همان، ص ۱۶۴).

ج: «پس باطنیه ... از روی نیرنگ به تأویل احکام دین پرداختند و خواست ایشان از آن کار، و داشتن زناشویی با دختر و خواهر و میگساری و چیزهای ناروا برای پیروان خود بود» (همان، ص ۲۰۵).

د: «وی نیز به روش اسیرزادگان رفت که بیش‌تر بدعت‌ها از ایشان پدید آمده است و رسوایی او بدان‌جا رسیده که گروهی از همکیشان وی کتاب‌هایی در کافر شمردن او نوشتند» (همان، ص ۷۸).

هـ: «بدان که این شقی را گره افتاد ... اما چون خواست که دیگران را فضاحت کند، خود فضاحت شد» (حسینی رازی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۶).

و: «بدان که هیچ مذهب نزدیک‌تر به مذهب فلاسفه از مذهب مجوس نیست و ایشان وطنی مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و آنچه از ایشان بزاید جمله حلال دانند الا آن که فلاسفه جمله قبایح شرعی و محرمات را مباح دانند (همان، ص ۱۶) ... مقالات و فضایح ایشان (مجوس) بسیار است» (همان، ص ۲۱).

ز: «اگرچه این ساعت، عارفان اعتقاد ندارند به گور و روز قیامت و حشر و نشر؛ و گویند عالم قدیم است و این قدر از کفر اعتقاد کرده باشند» (همان، ص ۱۳۲).

ح: «اندیشمندان وضع شیعیان اسماعیلی را خلاصه کرده‌اند در این جمله که «رهبران‌شان زندیق هستند و عوام‌شان رافضی» (حرابی، ۱۴۳۰، ص ۲۸۵).

ط: «اختلافی بین مسلمین نیست که شیعیان در روز کافرنند و کسی که شک در کفر آن‌ها کند، او هم کافر است. این‌ها حتی مانند اهل کتاب و مشرکان نیستند، بلکه کافران گمراه هستند. خوردن غذایشان جایز نیست؛ اسیر کردن زنان‌شان جایز است؛ اموال‌شان گرفته می‌شود؛ اینان زندیقان مرتد هستند و توبه آن‌ها پذیرفته نمی‌شود. هر کجا کسی به

آن‌ها دست یافت، آن‌ها را باید کشت؛ هر کجا بدان‌ها دسترسی پیدا شد و...» (همان، ص ۲۸۲) با دقت در نمونه‌های یادشده می‌توان دریافت که بسیاری از این موارد، از اخلاق خارج بود و باید بر سخنانی که در کتاب‌های مسلمانان به اسم دین و اسلام یافت می‌شود، گریست. کسانی که بنا است حامی دین (که بخش قابل توجهی از آن، اخلاق است) و مدافع آن باشند، از گفتن هیچ سخن ناروایی علیه مذهب دیگر و رهبران آن، ابایی ندارند.

هدف نقد می‌تواند تحقیق صحیح باشد که قطعاً در تحقیق هیچ نیازی به تندی و ناسزا نیست. شاید هدف، نه هدایت باشد و نه تحقیق، که بسیاری از موارد، این گونه است؛ به گونه‌ای که فرد قلم را در دست گرفته، در اتاق خویش نشسته و هر چه دلش تمنا می‌کند، می‌نویسد؛ نگاشته‌هایی که شعله‌های حقد و کینه را در دل پیروان مذاهب دیگر بر می‌افروزد و بسیاری از اوقات، بخشی از جنگ‌های مذهبی، برخاسته از همین نوشته‌ها است؛ نوشته‌هایی که نه تنها خود فاقد اخلاقند، بلکه بی‌اخلاقی را نیز در جامعه اسلامی می‌پراکنند. این نوشته‌ها فرصت‌ها را در بالاترین سطح نابود می‌کنند، ثروت‌های مسلمانان را بر باد می‌دهند و آنان را به خود مشغول می‌سازند؛ به گونه‌ای که ایشان از ناحیه غیرمسلمانان آسوده خاطر می‌شوند، اما به ناگاه متوجه می‌شوند که بسیاری از مصیبت‌ها بر سرشان آمده است که ایشان از آن غافل بوده‌اند.

در پایان مناسب است مطلبی از *استاد شفعی کدکنی* را عیناً نقل کنیم که خود گویای بسیاری از این نوع بداخلاقی‌ها است:

«بهتر است این انتقاد را از خود شروع کنم. سال‌ها و سال‌ها در درس سیر آرا و عقاید، همواره تصویری که از «کرامیه» به دانشجویان می‌دادم، تصویری نادرست بوده است؛ مردمی با ذهنیتی تجسمی و تشبیهی که خدایی مضحک و محدود به حدود و نهایات را می‌پرستند و این خدای ملاقی عرش است و یا محل حوادث است و دارای وزن و سنگینی است؛ و در نبوت، عقاید عجیب و غریب دارند؛ و در امامت، هم امام علی علیه السلام را صاحب حق می‌دانند و هم معاویه را؛ یعنی علی را امام بر طبق سنت می‌دانند و معاویه را

امام بر خلاف سنت، و پیروی از هر یک از این دو را بر اتباع آنان واجب می‌شمارند؛ و منافقان را که فقط با زبان شهادتین گفته‌اند را صاحب ایمان می‌دانند و در حوزه فقه نیز آرایی دارند که با هیچ کدام از مذاهب فقهی اسلامی قابل تطبیق نیست.

آنچه گفتیم وجه مشترک ایشان است، در تصویری که مؤلفان ملل و نحل اسلامی از قبیل حکیم سمرقندی، عبدالقاهر بغدادی، اسفراینی، محمد بن عبدالکریم شهرستانی و دیگر و دیگران، از ایشان داده‌اند و آنچه در بعضی از کتاب‌های دیگر آمده که مثلاً محمد بن کرام عقیده داشته است که خداوند هفت وجب است به وجب‌های خودش، وی می‌نشیند و برمی‌خیزد و دارای مکان است، به آن‌ها دیگر کاری نداریم.

حق این است که آنچه مؤلفان کتب ملل و نحل در باب فرق اسلامی دیگر نوشته‌اند، دروغ‌های قربه‌الی الله است که هر کس در حق حریف خود می‌گفته و در این دروغ‌پردازی‌ها نصرت حق و اعلای کلمه حق را وجهه نظر خویش می‌داشته، بستگی به این داشته که حریف اصلی او کدام یک از فرقه‌ها باشد؛ شیعه، کرامیه، اسماعیلیه و یا دیگر فرق. هر مؤلفی نماینده یکی از مذاهب است و آن مذهب هم نماینده یکی از قدرت‌های سیاسی و اقتصادی عصر. ناگزیر آن مؤلف سخنگوی منافع همان فرقه خویش است و دیگران را به تناسب خطری که برای او دارد، مورد هجوم قرار می‌دهد. بعضی از مؤلفان قدیم هجومشان متوجه اسماعیلیه است و این نشان‌دهنده آن است که حریف سیاسی آنان، همین فرق‌اند که اگر غلبه کنند دمار از روزگار مؤلف و منافع او و دولتی که وی در خدمت اوست، بر می‌آورند. در بعضی از کتاب‌ها به تناسب شرایط تاریخی، این هجوم متوجه شیعه است یا کرامیه یا خوارج؛ و بر همین قیاس تا کتاب در چه عصری نوشته شده باشد و در چه حوزه‌ای از جغرافیای جهان اسلام.

اما آن سوی تصویری که این مؤلفان ملل و نحل از «کرامیه» و به ویژه رئیس ایشان ابو عبدالله محمد بن کرام سیستانی نیشابوری (متوفای ۲۵۵ هجری) داده‌اند، این فرقه از اعم اغلب این تهمت‌ها مبرا است و بعد از رسیدگی به اسناد نویافته‌ای که در باب ایشان به دست آورده‌ایم، به این نتیجه می‌رسیم که حکومت‌ها و قدرت‌های دنیای کهن نیز از بعضی روش‌های معمول در عصر ما باخبر بوده‌اند و در مغز شویی جماعت‌ها از روش‌های تبلیغی

مرسوم در عصر ما کمال استفاده را می کرده‌اند. بعد از مطالعه این اسناد به یاد داستان زیبای سعدی افتادم که:

ندانم کجا دیده‌ام در کتاب

که ابلیس را دید شخصی به خواب

به بالا صنوبر به دیدن چو حور

چو خورشیدش از چهره می‌تافت نور

فرارفت و گفت ای عجب این تویی

فرشته نباشد بدین نیکوئی

تو کاین روی داری به حسن قمر

چرا در جهانی به زشتی سمر

چرا نقشبندت در ایوان شاه

دژم روی کرده است و زشت و تباه

شنید این سخن بخت برگشته دیو

به زاری بر آورد بانگ غریو

که ای نیکبخت این نه شکل منست

ولیکن قلم در کف دشمن است

امام فخر رازی در کتاب مناظرات خویش می‌گویند یک روز به هنگامی که در ماورا النهر بودم، شرف‌الدین مسعودی با شادمانی بسیار نزد من آمد. از سبب شادی او جویا

شدم؛ گفت به چندین کتاب نفیس دست یافتم و آن‌ها را خریداری کردم و این شادمانی از خریدن آن کتاب‌هاست. پرسیدم چه کتاب‌هایی است؟ کتاب‌های بسیاری نام برد و تا رسید به «ملل و نحل» شهرستانی؛ گفتم: آری شهرستانی مذاهب اهل عالم را به گمان خویش نقل کرده است، اما این کتاب او به هیچ روی قابل اعتماد نیست؛ زیرا او مذاهب اسلامی را از کتاب «الفرق بین الفرق» استاد/ابومنصور بغدادی نقل کرده است و این استاد در برابر مخالفان، مردی بسیار متعصب بوده است و هیچ‌گاه مذهب ایشان را به گونه‌ای درست نقل نکرده و شهرستانی مذاهب فرق اسلامی را از این کتاب نقل کرده است و به همین دلیل، در نقل او خلل راه یافته است. من نمی‌دانم که/امام فخر رازی خود در نقل مذاهب اسلامی تا چه حد جویای حقیقت بوده است و به کتب اصلی فرق و مذاهب مراجعه می‌کرده است؛ اما این نکته را به حق گفته است که عبدالقاهر بغدادی در پرونده‌سازی نسبت به مذاهب دیگر اسلامی جز مذهب اهل سنت و اشاعره، سخت بی‌پرواست.

تنها عبدالقاهر نیست که با فرق دیگر چنین برخوردی دارد؛ بلکه تمام مؤلفان ملل و نحل این گرفتاری را دارند. مثلاً در باب همین فرقه کرامیه، ببینید حکیم سمرقندی مؤلف «السواد الاعظم» چه می‌کند؟! وقتی شماره ۷۲ فرقه گمراه را بنا بر حدیث معروف و منقول از پیامبر ﷺ نقل می‌کند، می‌گوید: هفتاد و یکم شیعیانند و هفتاد و دوم کرامیانند و هفتاد و سوم سنیانند و جماعتیانند و ناجیانند؛ یعنی تمام آن هفتاد و دو فرقه که آخرین آن‌ها شیعه و کرامیه بودند، همه گمراهند و دوزخی؛ و فقط گروه هفتاد و سوم که مؤلف خود از آن‌ها است، ناجی‌اند. اما از آن‌جا که سمرقند عصر او و خراسان روزگار وی آنچه حکومت‌ها را تهدید می‌کرده است شیعه نبوده بلکه کرامیه بوده‌اند، به این سخن مختصر بسنده نمی‌کند و در یک جمله ناگهانی بدین گونه با ایشان روبرو می‌شود: اما کرامیان قومی‌اند که ایمان به زبان گویند و به معرفت دل نگویند و [گویند] حق تعالی شخص است، چون آدمیان؛ و اندام است، چون آدمیان؛ و ایشان [کرامیان] از این هفتاد دو ملت، بدتر و جاهل‌ترند».

در ادامه آقای شفیع‌ی کدکنی ضمن بیان بسیاری از نکات منفی درباره کرامیان از قول ملل و نحل نویسان به دستیابی خود به کتابی اشاره می‌کند که تمام تبلیغاتی که علیه آن‌ها صورت گرفته با آنچه در این کتاب است، منافات دارد. وی می‌نویسد:

«محمد بن کرام آن گونه که از خلال این کتاب چهره می‌نمایاند، زاهدی است یگانه؛ و عارفی است ژرف‌اندیش؛ و در الاهیات، متکلمی است تنزیهی؛ و به دور از شائبه تجسیم؛ و در عین حال، مرد عمل و اهل درگیری با حکومت‌ها و صاحب اندیشه‌های انقلابی در مسائل اجتماعی و اصول مالکیت.»

این تصویر درست عکس آن چیزی است که نویسندگان کتب ملل و نحل در طول هزار و صد سال گذشته از او ساخته و پرداخته‌اند. سخت‌گیری زاهدانه او در باب شرایط امام یا حاکم و نیز عقاید تند او در باب مالکیت و مشروعیت بسیاری از مالکیت‌ها چنان بوده که دشمنان او با تمام نیروی خویش کوشیده‌اند تا از وی چهره‌ای منفی و منفور بسازند که در فقه و کلام، صاحب آرای سیخیف و مضحک است (باقرزاده، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۶۱).

منابع

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه، بى تا، مصحح محمد دشتى، قم، انتشارات مؤسسه النشر الاسلامى.
٣. آيتى، محمد ابراهيم، تاريخ پیامبر اسلام ﷺ (١٣٦٩)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
٤. الاربلى، على بن عيسى بن ابى الفتح (١٤٠١ق - ١٩٨١م)، كشف الغمة فى معرفه الائمة، بيروت، دار الكتاب الاسلامى.
٥. الطبرسى، احمد بن على (١٣٨٦ق - ١٩٦٦م)، الاحتجاج، نجف اشرف، انتشارات النعمان.
٦. الرازى، فخرالدين عمر بن عمر (١٤٢١ق - ٢٠٠٠م)، التفسير الكبير، لبنان، دارالكتب العلميه.
٧. انصارى، شيخ مرتضى (بى تا)، كتاب الطهارة، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث.
٨. طباطبايى، محمدحسين (١٣٨٥)، شيعه در اسلام، قم، دفتر انتشارات اسلامى.
٩. رخشاد، محمدحسين (١٣٨٢)، در محضر علامه طباطبايى، قم، انتشارات سماء قلم.
١٠. اردبيلى، مقدس (١٣٨٧)، اصول دين، تحقيق محسن صادقى، بوستان كتاب قم.
١١. سيد مرتضى بن داعى حسنى رازى (١٣٦٤)، تبصرة العوام، تصحيح عباس اقبال، تهران، انتشارات اساطير، چاپ دوم.
١٢. بغدادى، عبدالقاهر (١٣٥٨)، الفرق بين الفرق، ترجمه محمدجواد مشكور، انتشارات اشراقى، چاپ دوم.
١٣. الحربى، ممدوح (١٤٣٠ق - ٢٠٠٩م)، مجمل عقايد الشيعه، شركة الفا.
١٤. خمينى رحمته الله، امام (١٣٨٩ق - ١٩٧٠م)، كتاب الطهارة، نجف اشرف، مطبعة الادب.
١٥. همدانى، رضا (١٤٢٢ق)، مصباح الفقاهة - كتاب الطهارة، قم، مؤسسة الجعفرية لاحياء التراث.

۱۶. باقرزاده، محسن (۱۳۷۷)، **ارج نامه ایرج افشار**، اشراف محمدتقی دانش‌پژوه و عباس زریاب خویی، تهران، انتشارات طوس، چاپ اول.
۱۷. جعفریان، رسول (۱۳۹۰)، **دو رساله از کاشف‌الغطاء علیه میرزا محمد اخباری**، انتشارات کتابخانه مجلس.
۱۸. مولانا جلال‌الدین بلخی (۱۳۷۱)، **مثنوی معنوی**، تهران، انتشارات گلی.
۱۹. فخر رازی (۱۴۰۶ق - ۱۹۸۶م)، **مناقب الامام الشافعی**، مصر، مکتبه الکلیات الازهریه، چاپ اول.
۲۰. **فصلنامه علوم حدیث**، مدیر مسئول محمدی ری شهری، سردبیر مهدی مهریزی، شماره‌های ۲۱ و ۲۲.
۲۱. الفضلی، عبدالهادی؛ محمد وفا ریش، محمد سکحال الجزایری، وهبه الزهیلی، اسامه الحمودی (۱۴۳۱ق - ۲۰۱۰م) **المذاهب الاسلامیه الخمسه**، قم، مرکز الغدیر للدراسات و النشر، الطبعة الثالثة.
۲۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، **بحار الانوار**، تصحیح عبدالرحیم شیرازی، بیروت، لبنان، دار احیاء التراث، چاپ سوم.
۲۳. شیخ طوسی (۱۴۱۴ق)، **امالی**، قم، ایران، مؤسسه بعثت، دارالتقافه للطباعة و النشر.
۲۴. مالک بن انس (۱۴۰۶ق)، **موطا**، بیروت، لبنان، دار احیاء التراث.
۲۵. الحرائی، ابو محمد حسن بن شعبه (۱۳۹۴ق)، **تحف العقول**، قم، مکتبه بصیرتی.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۷)، **اصول کافی**، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، الطبعة الثالثة.